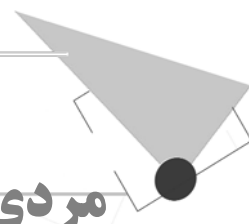


نقد کتاب

ارزیابی خاطرات اردشیر زاهدی

مردی که بیش تر از آن که می گوید می داند



دکتر کاظم ودیعی

وزیر پیشین کار و امور اجتماعی

سلیقگی‌های غرب در کار شرق میانه‌ی او را مصمم به نوشتن می‌دارد. وقتی مردمی که «به عادت نمی‌گویند» ناگزیر از گفتن شود، به‌طور قطع گفته‌های او سنجیده و جا افتاده است و اگر گفته‌اش مزین به اسنادی هم شود، جای خود را در ادبیات سیاسی تاریخ باز می‌کند. خاطرات اردشیر زاهدی از این دست است و مسلماً هم بسیار نقدپذیر است و هم به تمامی معنی ماندنی خواهد بود و اجری عظیم متوجه او خواهد شد.

خواننده از همان بخش یکم خاطرات با دو شخصیت پرسشگر و پرسش‌شونده روبه‌روست و تا آخر حس می‌کند که با فاصله سوال و جواب می‌شود. همه‌جا سایه پُرنرنگ پدری متهور و سربازی به‌حق مانع آن است که طی ۷۶ صفحه‌ی اول اردشیر را جز در چارچوب فضای پدرسالاری حس کنیم. ولی حوادث رفته بر پدر، شاهد بی‌طرفی هم نیست. طعم اشغال وطن و تبعید پدر را تنها نمی‌چشد، بلکه آن را ضبط می‌کند. او مجموعاً «بچه درس خوانی نیست (ص ۷۷)» معهنماً چند بار «شاگرد اول (ص ۷۷)» می‌شود، خوب گوش می‌دهد و یادداشت برمی‌دارد. (همان‌جا) پس شرارت‌ها و شیطنت‌های کودکانه (ص ۷۶) تبدیل به کنجکاوی و کنجکاوی او در خدمت خصوصیات به ارث برده از پدر (تهور، جاه‌طلبی، رهبری و رفاقت) می‌شود.

از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ ایران سه تجربه مهم کرد. اشغال، مبارزه با استعمار، قیام علیه قدرت چپ‌گرایان شوروی‌گرا. اردشیر وسیله‌ی شبکه‌ی وسیع خانواده‌های پدری و مادری در جریان حوادث است. و اگرچه برای تحصیل به بیروت (۴۶-۱۹۴۵) و آمریکا (یوتا) می‌رود، هم‌دم بزرگان و در ارتباط با خیل دوستان است. جز این‌که آفق باز جامعه‌ی آمریکا وسعت، نرمش، قدرت رفتاری و عملی ویژه‌ی می‌دهد که ارزش‌های تازه‌ی بر ارزش‌های میراثی پدرسالاری به او می‌بخشد. از این پس اردشیر مدیر، طراح و مسلط به روابط عمومی‌ست، در حالی که در ایران سال‌های بعد از اشغال کلمه طرح و اصطلاح روابط عمومی می‌رفت تا زاده شود. دکتر هریس Harris، رییس دانشگاه یوتا که شاهد روابط اردشیر و پدر او با شاه در جریان دیدار شاه از آمریکا بوده، بعداً از او برای همکاری در طرح اصل چهار ترومن دعوت می‌کند. و اردشیر با سفر به روستاهای دور دست به عمق گرفتاری‌های روستاییان آشنا می‌شود. در ایران آن زمان (۱۹۵۰ به بعد) اصل ۴ به معنای عمران و آبادی روستاها نبود، بلکه به معنای عام «دفتری برای نفوذ آمریکایی‌ها» بود که چپ استالینی آن معنی را همه‌جا تلقین می‌کرد. معهنماً سازمانی بود جالب و جاذب و بسیاری از تحصیل کرده‌های

□ خاطرات اردشیر زاهدی نوعی مصاحبه است. این مصاحبه میان شخصیتی‌ست پُرآوازه در تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران که بیش تر از آن‌چه گفته و می‌گوید، می‌داند و روزنامه‌نگاری کهنه‌کار که پیوسته جایی برای سوال‌های انجام نگرفته در ذهن خواننده باز می‌گذارد. پس از هر دو طرف مصاحبه باب سخن باز است. و نیز مجال نقد به لطف هر دو طرف میسر می‌باشد. جز این‌که پرسشگر روزنامه‌نگار، ویراستار این خاطرات هم هست. پس گاهی در مأموریت حرفه‌ی معنوریت او مسلم است و پرسش شونده نیز وعده به سه مجلد دیگر از خاطرات خود داده است. بنابر این می‌توان نگفته را در گفته‌های دیگر مجلدات پیدا کرد.

در این جلد یکم ما با محیط اجتماعی سیاسی سال‌های (۱۳۳۰-۱۳۰۷) سر و کار داریم و اردشیر زاهدی در انتهای کتاب حدود حدود ۲۴ سال دارد که طی سه چهارم، پنج سال آخر در سازمان اصل ۴ مقامی موثر بوده است. او از کودکی ناظر کانون خانوادگی سیاست‌گرا و فعالیت‌های وسیع پدر نظامی - سیاسی خود بوده و کیست که لااقل کمی از بسیار خدمات میهنی فضل‌الله زاهدی را از سپاهی‌گری تا نخست‌وزیری نخوانده یا نشنیده باشد؟! خواننده به همین دلیل آرزو می‌کند تا این خاطرات مزین به شرحی باشد بر اوضاع اقتصادی - سیاسی - اجتماعی این برهه از تاریخ معاصر ایران و این کاری‌ست که به کوتاهی می‌شده انجام داد تا در خوانندگان جوان رغبت و کشش پدید آید و بی‌تفاوت به کتاب نشوند و نسل کنونی ما با الگوها و سیماهایی سر و کار دارد که واقعی نیستند.

اردشیر زاهدی در مقدمه می‌گوید: «از زمانی که خواسته یا ناخواسته به دنیای سیاست وارد شدم...» یعنی تاریخ به‌دست نمی‌دهد و باید تاکید کرد این‌جا که او سیاست را در ذات خود از بدو تولد داشته است.

او نویسنده نیست نقش‌آفرین است. به همین دلیل است که مورخی شهیر مثل نصرالله فلسفی و ایران‌شناسی چون ذبیح‌بهرز و روزنامه‌نگارانی به‌نام مثل شادروانان علی‌اصغر امیرانی، رحمت مصطفوی، عبدالله والا و برادران هاشمی مدام او را به نوشتن خاطرات ترغیب کرده‌اند. آن‌ها می‌دانستند فرق نقش‌آفرین و سیاستمداران چیست.

در سال‌های بعد انقلاب اسلامی این خود اردشیر زاهدی‌ست که ضرورت نوشتن و نهادن خاطرات را حس می‌کند. گاهی با مصاحبه‌های حساس اشتهای مردم را می‌سنجد و گاهی هم روزنامه‌نگاران هوشمند او را در کنج خلوت مونتره Montreux در سوئیس نشر به عقده‌های ورم کرده‌ی گذشته می‌زنند و بالاخره زمانی هم اخبار و حوادث سیاسی روز و کج

انگلیسی‌دان به خدمت آن درآمدند و خدمت کردند.

اردشیر زاهدی به‌عنوان معاون و سپس عضو کمیسیون خزانه‌داری اصل ۴ از این دوره در خاطراتش به‌کوتاهی می‌گذرد. افسوس! جای برشمردن طرح‌ها و نتایج آن و شرح گزارش‌ها از مثبت و منفی خالی‌ست. بعدها دیدیم که حتی یک کتاب بر این طرح نوشته نشد، زیرا چپ‌ها و چپ‌زن‌ها آن سازمان را سیاه کردند. هرچند در سال‌های اخیر بعد بیش از ۵۰ سال آقای ویلیام وارن W. Wame به مدد و تشویق اردشیر زاهدی جانشین دکتر هریس کتابی در باب ایران و اصل ۴ ترومن نگاشت و وطنش را روسفید کرد، ولی از آن‌همه ایرانیان خوب درس خوانده که در آن سازمان در ایران کار کردند، کسی همتی به‌خرج نداد تا پرونده‌ی اصل ۴ روشن به‌دست تاریخ برسد. (تک. Mission for Peacef. W.E. Wame) (ص ۷۸) در دوره‌ی تحصیل در یوتا، اردشیر زاهدی آزدگی‌های خانوادگی دارد که مسلماً در زندگی عاطفی او اثر بسیار نهاده و به آن باز خواهیم آمد، بعد آن‌که ازدواج می‌کند و جدا می‌شود و البته به بهانه‌ی مجلدات بعدی خاطرات.

سازمان اصل چهار بعد رزم‌آرا نخست‌وزیر مجهز به کمیسیون مشترک ایران و آمریکا برای مطالعه‌ی طرح‌های توسعه و عمران شد. در این کمیسیون وزیر کشاورزی و وزیر فرهنگ (آموزش و پرورش بعدی) و وزیر راه و وزیر بهداشتی از سوی ایران و رییس اصل ۴ و معاون او و سفیر آمریکا شرکت داشتند. می‌شود حدس زد که این کمیسیون جزئاً تا کلاً سیاسی هم هست و ناظر است بر روابط دو کشور آمریکا و ایران. بودجه آن‌که ابتدا ۵۰۰ هزار دلار بود و ظرف چند سال به ۲۳ میلیون دلار بالغ شد.

این‌که اردشیر زاهدی از دوران خدمت خود را در اصل ۴ شرحی تفصیلی نمی‌دهد، نقضی‌ست. ولی شاید وجود کتاب W.E. Wame درباره‌ی اصل ۴ در ایران او را بی‌نیاز می‌داند که از تفصیل کتاب وارن جنبه‌های کارایی و عمرانی و سیاسی آمریکاییان در این دوره در ایران واجد است. این کتاب وسیله‌ی ناشر خاطرات اردشیر و احتمالاً با مشورت و تشویق ایشان چاپ و نشر شده است و به‌هر حال تصادفی نیست، به‌خصوص که فصلی از کتاب را هم به ۲۸ مرداد اختصاص داده است.

از جمله مشخصات کتاب **خاطرات اردشیر زاهدی**، مراجعه‌دادن به کتب و مصاحبه‌هایی‌ست که به همت خود ایشان نشر شده است. بنابر این غیر از کتاب آقای W.E. Wame لازم است خواننده به حداقل چند کتاب دیگر مانند **(شاه، مصدق، زاهدی)**، نوشته‌ی نورمحمد عسگری، چاپ استکهلم، سال ۲۰۰۰) و **(از سپاهی‌گری تا سیاست‌مداری)**، زندگی‌نامه‌ی سپهبد فضل‌الله زاهدی، نوشته‌ی دکتر عزت‌الله همایون‌فر، ۱۹۹۷، آبنوس، پاریس) و **(اردشیر زاهدی، مصاحبه‌ها، پری باصلتی، هوشنگ میرهاشم، لوس آنجلس ۲۰۰۲)** که جملگی تدارک همین خاطرات‌اند، رجوع کند. گرچه این منابع همگن و هم‌جنس و به‌دور از تجزیه و تحلیل‌اند، ولیکن اسناد و مدارک و تصاویری مهم در خود دارند.

در پایان هر فصل در این کتاب یادداشت‌هایی به‌نقل از منابع مختلف فارسی و فرنگی آمده که به خوانندگان نسل بعد زاهدی بسیار کمک می‌کند، ولی زینده‌ی کتاب بود، اگر نمونه‌هایی هم از منابعی مخالف می‌آمد زیرا آن مخالفان در آن زمان با نشر کارهای خود افکار عمومی را واقعاً می‌ساختند این کمبود محسوس خواننده نیست، زیرا اسناد مربوط به یادداشت‌های هر

بخش به‌جای خود بسیار تفسیر خواهند شد. به‌عنوان مثال در یکی از اسناد محرمانه‌ی وزارت امور خارجه‌ی انگلیس (ص ۱۲۸) آمده است: «دولت آمریکا آماده‌ی آسان‌کردن خروج شاه از ایران نیست». همین جمله و جملات بعد دست‌مایه‌ی محققان و مورخان خواهد شد که چرا آمریکا بعداً با اقداماتی نظیر اعزام هایزر، خروج شاه را تسهیل کرد و راستش را بخواهیم تسریع کرد و نتیجه‌ی این چرخش سیاسی آمریکا چه بود؟ جز غلتیدن در طاس لغزنده‌ی انجمن‌های اسلامی.

اردشیر زاهدی در دوران پرتلاطم تیر و مرداد ۱۳۳۲ جوانی ۲۵ ساله با کوله‌باری از دانش تجربی، مجهز به شبکه‌ی وسیعی از دوستان و مربیان ایرانی و فرنگی. او از خدمت اصل ۴ (به‌خواست مصدق) و مصمم است مفید پدر و وطن و شاه و حس جاه‌طلبی خود واقع شود. این‌جاست که فولاد می‌رود تا آب‌دیده شود.

هیچ‌کس جز او نمی‌توانست دوران اختفای پدر (ص ۱۴۳) را سازمان دهد. در آن زمان هیچ‌یک از وسایل ارتباطی و رسانه‌ها کارایی لازم نداشتند محیط اردشیر در این کتاب خوب برشمرده نشده است، زیرا تمام هم و غم پرسشگر و پرسش‌شونده بر این است که برسند به این مطلب کهنه نشدنی که کار کار آمریکا بود یا کار خودمانی‌ها بود؟ قضیه چاپ و تکثیر فرمان نخست‌وزیر سرلشگر زاهدی ساده نیست. رفت و آمده او به دربار نیز. ولی اگر فناوری رسانه‌ها ضعیف است عیار اعتماد به شبکه‌ی دوستان بسیار بالاست و زاهدی‌ها شگردها دارند در دوست‌یابی. در آن ایام که رفقای قسم خورده‌ی مصدق متلاشی از هم می‌شدند، یاران زاهدی سیمان اتصال و اعتماد به هم‌دیگر را یافته بودند.

کتاب **خاطرات زاهدی** فاقد جنبه‌های روانشناسی اجتماعی‌ست. شاید این اکسیر نباید شناخته همگان شود که اگر دو جو از آن را همین امروز داشتیم، اوپوزیسیون چنین رنگ و رو نمی‌باخت.

یک امر مسلم است و آن این‌که در دوران اختفای سرلشگر زاهدی و اردشیر زاهدی رابط با شاه است و چیزی که به آن می‌شود شیمی دوستی نام داد، بین شاه و اردشیر نطفه می‌بندد که تا آخر با حفظ فاصله به‌جاست. در این دوره اختفاست که شاه عشق اردشیر را به وطن و پدر و شاه تصدیق کرده و جاه‌طلبی او را حق او می‌داند. کتاب پُر است از این دقایق گفته نشده، ولی سبک‌سرانه، قشری و ذکر شده به‌وسیله‌ی مخالفان و موافقان سیاسی. مصدق که رفت سرلشگر زاهدی صورت‌حسابی منتشر کرد، مبنی بر بدهی‌های به‌جا مانده از دوران او (ص ۴۴۵) به مبلغ هفده میلیارد و هفتصد و پنج ریال منهای مبالغی که دولت به مقاطعه‌کاران بدهکار بود. بودجه‌ی کشور در آن ایام به (نقل از گاهنامه ص ۶۵۲-۱) در سال بعد مصدق ۱۴/۶ میلیارد بود، ولی مملکت بودجه خود را به‌صورت ۱/۱۲ می‌پرداخت.

آوردن این مطالب در کتاب خاطرات به‌صورت خشک و خالی خواننده امروزی را متاثر نمی‌کند، زیرا ما شاهدیم که دول بزرگ جهان بدهکارند و کسر بودجه دارند و آن‌را نقضی مهم در کشورداری نمی‌دانند. پس لازم بود آن روز و اقتصاد فتودالی و درآمد ناچیز دولت از مالیات حقه به سبب عدم رونق اقتصادی و اقتصاد تک‌پایه‌ی نفتی که ملی شده بود، ولی خریداران به آن بی‌میلی نشان می‌دادند، مطرح شود. این نقص تجزیه و تحلیلی از ارزش کتاب نمی‌کاهد، ولی خوانندگان را گمراه و مخالف را مجهز می‌کند. حیف! مصدق در دادگاه گفته است از فرمان شاه استنباط جعل کرده است.

(صفحه‌ی ۱۵۲) پرسشگر در نهایت دقت از اردشیر می‌پرسد و ایشان پاسخ می‌دهد: «خلاف گفته‌اند» و عکس فرمان در کتاب است تا خواننده خود داور باشد. (در صفحه‌ی ۲۲۴ کتاب همایون‌فر نیز چاپ شده است.) بسیاری بر آنند که محاکمه‌ی مصدق ضروری نبود. حیف که پرسشگر این مطلب را به سوال نکشاده است. فرصت باقی‌ست. مجلدات دیگر در راهند.

اردشیر زاهدی می‌گوید، سرهنگ نصیری بعد آن که فرمان را داد و رسید گرفت، اشتباه کرد آن‌جا معطل شد. زیرا او برای بازداشت مصدق نرفته بود. این مساله را جراید بحث نکردند، در آن زمان از خوف نصیری، نصیری درجه‌ی سرتیپی خود را قبل از آن‌که شاه از رم به ایران برگردد، از تیمسار زاهدی گرفت و این بدون اجازه‌ی شاه بود به همین دلیل وقتی شاه به فرودگاه مهرآباد رسید و نصیری را زاهدی معرفی کرد، متغیر شد و گفت: نمی‌شد صبر کنید تا من بیایم؟ در کتاب جای این تصادم شاه و نخست‌وزیر فاتح خالی‌ست. و می‌دانیم که شاه با ترکیب دولت زاهدی هم از همان اول موافق نبود و این دو واقعه فرم گرفت و بزرگ شد تا استعفای زاهدی بی‌آن‌که شاه ذره‌ی از محبت خود به تیمسار زاهدی یا فرزند او بکاهد و واقعیات کار خود را کردند.

اردشیر زاهدی در خاطرات خود کم‌ترین اعتبار به نوشته‌های کیم روزولت و کتاب او به نام Counter Coup نمی‌دهد. از قرار این شاه بود که کریمیت روزولت در دفتر خود به تیمسار زاهدی معرفی می‌کند. (ص ۱۸۰) پس می‌شود نتیجه گرفت که تیم‌های موازی وجود داشته است و گرنه چرا و به چه دلیل شاه، زاهدی را دعوت کند به جای و کیم روزولت را معرفی کند به او. گله‌ی اردشیر زاهدی از پولارد (اریک) که چرا هندرسن سه ساعت نزد مصدق می‌رود و روحیه‌ی مخالفان را ضعیف می‌کند، در همین راستاست. (صفحه‌ی ۱۸۲) وجود شبکه‌های عملیاتی موازی در چنین کارها امری ست عادی. اردشیر زاهدی می‌داند ولی به رو نمی‌آورد واقعیت امر در نظر او استقرار شبکه‌ی اوپوزیسیون خودی‌ست. منتها امریکایی‌ها در همین شبکه هم امکان نفوذ به مدد عوامل نفوذی داشتند. نقش آفرینی یک مرد ۲۵ ساله‌ی پُرکار چون اردشیر زاهدی مورد انکار آن‌ها نبود، ولی برآورد نیروهای مخالف داخلی سبک و سنگین می‌شدند. این مطالب در کتاب تحلیل نشده است.

با همه‌ی اطاعتی که اردشیر زاهدی از پدر خود نشان می‌دهد، گاهی خودِ خود می‌شود و به کاری که مصلحت است، دست می‌زند و حسابی خطر می‌کند. رفتن او به اصفهان برای جلب همکاری سرهنگ ضرغام، معاون لشکر ۹ اصفهان از این دست است. (ص ۱۸۵) چرا این کار را کرد؟ مگر نه کودتایی نبود؟ و حرکت نمی‌بایست رنگ نظامی گیرد؟ پاسخ روشن است، تیمسار فرمان داشت. نظامیان نمی‌دانستند کتاب روشنگری را به‌عهده‌ی خواننده در بعض موارد می‌نهد و این نقص است. اردشیر رفت روشنگری کرد، یارگیری کرد.

به بهانه‌ی رد کتاب Wood House و کیم روزولت اردشیر زاهدی، نشان از غیرت کمیاب می‌دهد و نوشته‌های آن‌ها را لااقل بی‌بها می‌کند. اردشیر کودتا را در اثر اقدام ارتش می‌داند و نمونه‌ی ناپلئون و رضاشاه را در ذهن متبادر می‌کند و نمی‌خواهد به کودتایی که رنگ سفید دارند و دست نظامیان را در دستکش مخملی دیپلمات است، آن هم در آن روزگار فکر کند. تکیه او بر عزل قانونی مصدق است و این نکته را دکتر غلام‌حسین صدیقی هم

به مصدق گفته بوده است، ولی مصدق مطمئن بوده که «شاه جرات نمی‌کند» و شاه به مدد شبکه‌های متعددی که داشت، جرأت کرد. طرفداران پُرمهر و تعصب مصدق نیز انگشت ندامت گزیدند. بهتر است به ریشه‌ی این پدیده در آن جامعه‌ی پدسالار اقتدارطلب توجه کنیم، واقعیت این است که مردم مغز استخوان مغرور نتایج مبارزات ضد استعماری‌اند. مصدق می‌داند که امریکا نظام پادشاهی را در ایران معتبر می‌بیند، مع‌هذا به گزارش مهندس کاظم حسینی در فکر تغییر نظام است (ص ۲۲۷) و میدان به افراطی‌ترین‌ها می‌دهد.

اردشیر زاهدی با همه‌ی جوانی امریکا را می‌شناخت و عملیات منتسب به سیا را لخت و عور می‌بیند. و هر جا دست دهد تحقیرشان می‌کند. با دلیل چیزی که بر آن یقین دارد نارضایتی مردم از باب فقر و فاقه است و چیزی را هم باور دارد و آن این است که شاه را مردم و مملکت لازم دارند. طی سال‌های دراز بعد رفتن مصدق در ایران درباره‌ی واژه‌های کودتا و کودتا در کودتا بحث نشد، از سوی سلطنت‌طلبان پس اذهان ساده تبلیغات چپ را پذیرفت.

خاطرات اردشیر نور مکرری‌ست بر غرقه‌ی تاری از تاریخ ایران. بسیاری زمان بر ما گذشت ولی تنها اندکی از حقایق به کاغذ آمد. آن‌ها که راه بحث را در ۱۷ سال آخر نظام مسدود کردند، در تبلیغات چپ نو و نوار شده را به مدد مرتجعان دین‌ورز گشودند.

در سمت مشاورت نخست‌وزیر اردشیر زاهدی نقش رابط پدر و شاه را دارد، ولی جای خود را نمی‌داند. ولی سر راست و صمیم رسته‌ی می‌تند میان خود و شاه که محسود دیگران است. منتها منش و روش او سپر اوست، پس در امان است. از این پس اردشیر به بهترین شناخت از درباریان دست می‌یابد و اصطلاح «اعلی‌حضرت عزیزم» در ذهنش نطفه می‌بندد. اردشیر زاهدی استعفای پدر نخست‌وزیر خود را امری می‌داند ما بین آن دو پدر که رفت اردشیر احساس ضعف نمی‌کند. برعکس بال و پر تازه درمی‌آورد و اردشیر واقعی ولی اردشیر دوم زاییده می‌شود که ما در مجلدات بعدی خاطرات او را بی‌پرده خواهیم دید. ■

